

کاربرد ادبی و هنری حرف «الف» در اشعار شاعران سبک خراسانی

غلامرضا حیدری*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۲۶)

چکیده

«آ»، «الف»، «ا» و «ء (همزه)» اولین حرف الفبای زبان فارسی و عربی و نخستین حرف از حروف جمل و ابجد است. حرف «الف» در مقایسه با دیگر حروف الفبای فارسی، در ساخت تعابیر، ترکیب‌ها و مضامین ظریف ادب پارسی به کار می‌رود و یکی از پرکاربردترین آن‌ها به شمار می‌رود. با بررسی کاربرد ادبی و هنری حرف الف در اشعار شاعران سبک خراسانی معلوم شد که در بیشتر اشعار این سبک، حرف الف مظهر و نشانه تنهایی، تجرد، تفرّد، ذات خداوند، صداقت، پاکی، پیشوایی، صدرنشینی، قد موزون، استوار و رعنا، سرافرازی، لاغرری، ضعف، استقامت، سرکشی، زبان‌داری، خاموشی، دوزبانی، فقر، گدایی، عدم، عربانی، شادابی، اولین آفرینش، خردی و... است و در تشبیه نیز خار، هلال ماه نو، عصا، قلم، انگشت، سرو، کمر باریک و... را به الف مانند کرده‌اند. با توجه به شواهد شعری ارائه شده در این تحقیق، می‌توان گفت که در سبک خراسانی، همانند دیگر سبک‌های ادبی، شاعران با عنایت به شکل، حالت و ویژگی حروف، به‌ویژه حرف الف، مضمون‌های بکری ساخته‌اند و با خلق ترکیبات، عبارات، تعابیر و تصاویر نغز، از شکل، حالت و ویژگی‌های حرف الف به نحوی مطلوب بهره برده‌اند. بر اساس یافته‌های این تحقیق، انوری در میان شاعران سبک خراسانی، بیش از دیگر شاعران هم‌سبک خود به تصویر آفرینی، خلق مضامین نغز و ترکیبات ادبی و هنری از شکل و حالت الف توجه داشته‌است. تصاویر و تعابیر بر ساخته از حرف الف در اشعار انوری، از بهترین و لطیف‌ترین تصاویر هنری الف در این سبک شمرده می‌شود. ناصر خسرو نیز بعد از انوری از شاعران پرکار در این عرصه است، هرچند لطافت و ظرافت تعابیر، ترکیبات و تصاویر بر ساخته ناصر خسرو به لطافت کلام انوری نمی‌رسد، اما ارزش ادبی و هنری بالایی در جای خود دارد. سوزنی سمرقندی، امیر معزی، قطران تبریزی و منصور حلاج و... که در متن مقاله به همراه شواهد شعری به آن‌ها اشاره کرده‌ایم، به خلق تصاویر، تعابیر و ترکیبات هنری و ادبی، هرچند به تعداد بسیار کم و انگشت‌شمار توجه نشان داده‌اند.

واژگان کلیدی: الف، شعر، شعرا، سبک خراسانی.

* E-mail: phlitgholamrezaheidary@gmail.com

مقدمه

شاعران و نویسندگان پهنه ادب پارسی، با عنایت به شکل، حالت و ویژگی حروف، دست به مضمون آفرینی‌های بکری می‌زنند و با خلق ترکیبات، عبارات، تعابیر و تصاویر نغز از علائم ظاهری حروف به گونه‌ای مطلوب بهره می‌برند. حروف الفبا در آثار آنها برای خود جان و زبانی دارند و به واسطه همین ویژگی و خصوصیت، به زبان ادبی و بلاغی، رمز، ایما و کنایه با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند. زمانی که شاعر و نویسنده از راستی، بلندی، صداقت، فقر و... سخن می‌گوید، زبان رمزی و کنایی این ویژگی، حرف «الف» است. در بیان تنگی و خردی، با زبان بلاغی و ادبی «میم» سخن می‌گوید. زبان رمزی و کنایی «دال»، زبان خمیدگی، کوژی و ناتوانی می‌شود و زبان «نون»، حکایت از کجی و انحنا می‌کند. ارزش و مقدار عددی این حروف نیز بر اساس همین نگرش شکل می‌گیرد و هر حرف در مقام عددی خاص قرار می‌گیرد. الف جایگاه و مقام عددی یک می‌یابد، ب نماد دو می‌شود، ج نیز ارزش سه می‌یابد و دال نمودی می‌شود برای عدد چهار و... .

خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات نغز و ظریف با حروفی که خود خلاق آن تعابیر و ترکیبات هستند، نغزی و ظرافت کار را بیشتر می‌نمایاند و آنجا که چاشنی ایهام، جناس و دیگر آرایه‌های ادبی بدان افزوده می‌شود، ملاحظت و سلاست آن صدچندان می‌گردد و وقتی تصاویر ذهنی و تخیلی ناشی از ذهن و قریحه وقاد نویسنده و شاعر، بستری مناسب بر این‌ها فراهم می‌کند، خواننده را به وجد می‌آورد.

اهمیت و بیان مسئله

با عنایت به گستردگی توجه شعرا و نویسندگان به آفرینش تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات به مدد شکل و حالت حروف الفبا، به ویژه حرف الف که یکی از پُرکاربردترین آنها در این زمینه به شمار می‌رود، به دامنه کاربرد ادبی و بلاغی این حرف در اشعار شعرای ادب پارسی، به ویژه شعرای سبک خراسانی می‌پردازیم که به تصویرسازی از الف توجه خاصی داشته‌اند و با تأمل در مجموعه اشعار این شعرا، به برخی از این تصاویر، مضامین، ترکیبات و تعابیر بر ساخته از شکل و حالت حرف الف اشاره می‌کنیم.

پیشینه پژوهش

از آنجا که شعرای سبک خراسانی در آغاز راه آفرینش‌های ادبی، هنری و بلاغی ادب پارسی قرار دارند و زمینه‌ساز بستر مناسب برای خلق مضامین، تعبیر و ترکیبات ادبی دوره‌های بعد از خود، به‌ویژه سبک‌های عراقی و هندی هستند، نسبت به این دوره‌ها به مراتب کم‌کارتر ظاهر شده‌اند و دامنه محدود توجه آن‌ها به خلق تعبیر، ترکیبات و مضامین بر ساخته از حروف الفبا، به‌ویژه الف باعث شده‌است تا در زمینه کاربرد ادبی و هنری الف، کمتر مقاله و تحقیقی ارائه شود. اگرچه شارحان و تعلیق‌نویسان ادبی به صورت پراکنده و موجز در خلال تحشیه و تعلیقات شروح دیوان‌ها، به نکات ظریف و دقیقی اشاره کرده‌اند، اما مقاله یا تحقیقی مستقل در این زمینه در سبک خراسانی و شعرای آن انجام نشده‌است. این مقاله که به کاربرد ادبی و هنری حرف الف در اشعار شاعران سبک خراسانی می‌پردازد، مقدمه‌ای است تا ضمن آشنایی با زبان ادبی و بلاغی حرف الف در اشعار شاعران این سبک، زمینه‌ای را برای تحلیل و بررسی و یا حتی تطبیق و مقایسه کاربرد ادبی و هنری دیگر حروف الفبای پارسی در سبک خراسانی و دیگر سبک‌های ادبی فراهم آورد. هرچند نگارنده این مقاله، در مقالات دیگر، کاربرد هنری، ادبی و تصویری الف را در سبک عراقی، سبک آذربایجانی و سبک هندی نیز بررسی کرده‌است.

۱. جایگاه ادبی و هنری حرف الف

الف، آ، ا و ء (همزه) نام نخستین حرف الفبای زبان پارسی و عربی است. هرچند برخی همزه را پس از الف دومین حرف الفبا به حساب می‌آورند و تفاوت‌هایی را برای آن دو بیان می‌کنند، اما عموماً همزه را نیز الف می‌گویند. الف را به صورت لا (لام، الف) ضبط می‌کنند که نشان‌دهنده همزه ساکن است. بدان الف مقصوره و الف ممدوده نیز می‌گویند. الف اولین حرف از حروف جمل و ابجد است که در حساب جمل، نماینده عدد یک است. در جدول تقویمی، علامت روز یکشنبه است. الف از نظر لغوی و کنایی، در شعر برخی از شاعران عارف و متصوفه ادب پارسی، کنایه از ذات یکتای احدیت، لفظ الله، وحدت، روح اعظم، سید دو عالم، مهتر آدم، باطن و حقیقت واحد،

باطن قرآن، جوهر فرد، عقل اول، جبرئیل، جوهره، عالم تجرید و تفرید، سر بی چون و... است. از دیدگاه ادبی و بلاغی، حرف الف علاوه بر تعابیر لغوی و کنایی، به واسطه شکل، حالت و برخی ویژگی‌های منحصر به فرد خود جایگاه خاصی دارد. الف چون در آغاز حروف الفبا قرار دارد، پس سابق، پیشرو، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و باکمال است و رتبت و جایگاه آن بیشتر و برتر از همه است و پیش از همه به شمار می‌آید. الف، راست، کشیده، افراشته و بی‌پیچ و خم است. پس مظهر سرافرازی و سربلندی است و قد و قامت موزون، استوار، کشیده، راست، مستقیم، رعنا و آراسته معشوق را به آن نسبت می‌دهند. الف قامت یار در دل جای دارد. الف، سر بر آسمان دارد و عاشق قد و بالای خود است و بر آن می‌بالد. الف، باریک، نازک و کشیده است. لاغری، ضعف، عدم، و نیز باریکی و هلالی کمر، میان و اندام را به آن نسبت می‌دهند. الف، به واسطه شکل ایستایی، استقامتی و جایگاه آغازین حروف، نماد قیام و ایستادگی، استقامت، استواری، سرپایی، عمودی و ثابت قدمی و... است. الف بر قدمهای خود سوار است و برپا و سرپاست. الف، چون هیچ یک از حرکات را نمی‌گیرد و نیز فاقد نقطه است، مظهر نداری، بی‌چیزی، مفلسی، فقر، گدایی، عدم، نیستی، فنا، ترک اوصاف و... است. الف، دست در امکان ندارد و بر هیچ افتاده و در بند هیچ است. الف، مدّ و سرکشی بر سر دارد. از مدّ الف به سایبان، کلاه، تاج، افسر الف تعبیر می‌کنند. الف به واسطه این تاج و کلاه، کلاه‌دار، تاج‌دار و سپهدار است. چون سرکش دارد، پس سرکش هم است. الف در شکل و حالت نوشتاری، سر ندارد که از آن به بی‌سری الف تعبیر می‌کنند. الف چون در آغاز حروف با قامتی استوار، کشیده و ایستا قرار دارد و کلاهی هم بر سر دارد، سپهداری را به آن نسبت می‌دهند. الف به واسطه شکل و حالت خاص خود، مظهر حیرانی، سرگردانی، سرگشتگی، جنون و عاشقی است. الف از عشق به سر می‌گردد، اما از عشق بر نمی‌گردد. چون الف در شکل نوشتاری دو سر دارد، از آن به زبان الف و یا به دوزبانی آن تعبیر می‌کنند. الف زبان‌دار و دوزبان، با وجود داشتن زبان، خاموش و ساکت است. الف دو زبان دارد و دوزبان است، اما دوزبان، متملق و دورو نیست. چون الف همیشه اعراب سکون می‌گیرد، مظهر سکون، بی‌حرکی و آرامش و... است. الف، به واسطه شکل و حالت خاص خود، میان را بسته، آماده خدمت و انجام کار و حرکت است. الف شکل راست‌شده حرف «ه» است. الف مظهر راستی و «ه» مظهر خمیدگی است. الف اگر

به شکل نعل در آید، تبدیل به «ن» می‌شود. الف چون از حروف دیگر جدا نوشته می‌شود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل می‌شود، میل به وصل ندارد و از جمله حروف منزّه است. پس مظهر تنهایی، یکتایی، جدایی، گوشه‌نشینی، آزادی، وارستگی، تجرّد، تفرّد، یگانگی و... است. الف همیشه به یک شکل و هیئت نوشته می‌شود و در اتصال با حروف دیگر هم، برخلاف برخی از حروف، بدون تغییر شکل و ماهیت نوشته می‌شود. از این رو، الف یک شکل، مظهر یکرویی، راستی، صداقت، درستی، پاکی، وفاداری و... است، چون ظاهرش راست، یکتا و پاک است. الف در نوشتار، شکل کوتاه‌شده‌ای هم به نام الف مقصوره دارد که مظهر خردی، کوچکی و ریزی است. دل تنگ، خرد و کوچک و قاچ کوچک هندوانه، طالبی و خربزه، آشیانه، خانه و مکان کوچک و هر چیز مختصر، خلاصه، کوتاه، اندک و بی‌مقدار... را الف می‌گویند. یک الف بچه و یک الف زخم و یک الف... و نیز الف الف شدن و الف الف کردن به معنای ریزریز، خرد، تکه‌تکه، شرحه شرحه شدن و کردن از این تعابیر برگرفته شده است. الف چون راست و استوار است و جز راستی چیزی ندارد، پس راست‌پیشه است و از راستی، اساس تمام حروف شده است. الف اولین حرف آفرینش است. هرچند ذاتاً در مرتبه اول است، اما در صورت متصل شدن به حروف دیگر، در پایان قرار می‌گیرد. الف در شکل نوشتاری همچون شبیه عدد یک است و از نظر حساب جمل و حروف ابجد و نیز ترتیب حروف الفبا، در جایگاه و ارزش یک قرار دارد و از به هم پیوستن نقطه‌های متعدد شکل گرفته است و آفرینش آن با نقطه آغاز می‌شود. صفر نیز که شبیه نقطه و به تنهایی هیچ است و در شمار نمی‌آید و تنها زمانی که پس از عددی قرار گیرد، ارزش و کارایی می‌یابد، ترکیبات مربوط به الف و نقطه و صفر و یک، و ارزش عددی پیدا کردن الف، و ده، صد و هزار شدن آن به واسطه صفر و نقطه، از فضاهای شاعرانه برگرفته از این تصور و باور است. الف در حالت وصل به تلفظ در نمی‌آید. الف وصل در این حالت پنهان می‌شود. الف در شکل و حالت نوشتاری، عربی، پرافکنندگی، آشکارایی، خندانی، شادابی، بی‌سری، زبان‌داری، آراستگی و... را به ذهن متبادر می‌کند. الف از ترکیب و از به هم پیوستن سه نقطه ساخته می‌شود. در ضمن، در هنر خوشنویسی و خطاطی نیز امتداد و کشیدگی الف معمولاً به اندازه سه نقطه در کنار هم است. از این به تکرر و تعدد از وحدت تعبیر می‌کنند. تعابیری چون اول و آخر الف نقطه‌ای است. الف

یک نقطه است، اصل و مبداء الف یک نقطه است. الف ظرف است و نقطه مظروف، نقطه وحدت در الف هویدا شد. الف از نقطه پیدا شد. نقطه‌ها باطن و الف، ظاهر است و... بر پایه همین تعبیر است. الف قطب حروف است و در همه آنها حضور دارد. حروف و اعداد دیگر یا به گونه‌ای شکل تغییر یافته حرف الف هستند و یا در ساختار شکل خود، حرف الف را هم دارند. پس جمله حروف و اعداد بر محور و مدار حرف الف می‌گردند و الف همه چیز را در جان خویش جای می‌دهد. از این به تکرر و تعدد از وحدت و تکرر ذات اشیاء با مسمای الف تعبیر می‌کنند. تعابیری چون الف در همه حروف دیده می‌شود. ها اگر راست شود، همان الف است. الف نقطه بود و دال شد. بی، خلیفه الف است، طول قد الف، صورت بی می‌نماید، الف در جان همه عالم است، الف نهایت کمال آفرینش حروف است، الف معتدل است و...، از این دیدگاه گرفته شده است. منجمان برج‌ها را با حروف ابجد نامگذاری می‌کنند و به جای الف که نخستین حرف ابجد است، صفر می‌گذارند و برج حمل را که اولین برج است، صفر می‌نامند و ثور را یک و... تا آخر. ارتباط الف در جایگاه یک در شمار ابجد و صفر در علم نجوم، و تقابل و توافق آن دو از این اصل تبعیت می‌کند.

علاوه بر تعابیر و موارد برگرفته از شکل، هیئت و ویژگی‌های خاص الف که در بالا بدان اشاره شد، در خلق تصاویر، فضاها و مضامین بکر شاعرانه، الف یکی از مشبّه‌ها و یا حتی مشبّه‌های پُر کاربرد ادب پارسی است. در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، خط عذار، میخ، خار، هلال ماه نو، عصا، قلم، آلت تناسلی نر، ابروی کشیده، دندان‌های شانه، زلف بلند و دراز، انگشت، خدنگ، تیر، سوزن تیز و باریک، قد و قامت کشیده و موزون، خط محور، خط استوا، دار مجازات، شمشیر، خط و اثر ناشی از تازیانه و شلاق، کمر و میان باریک و نازک، زخم و شکاف ناشی از ضربه شمشیر، دل و سینۀ تنگ و کوچک، ناله و آه کشیده، هر چیز مختصر، کم، اندک و بی‌مقدار و... را به الف مانند می‌کنند و یا در مقام مشبّه از آن بهره می‌جویند. تعابیری با نمود و نشانه برتر و عالی که برگرفته از ارزش و جایگاه برتر الف است، از دیگر توجهات شاعران و نویسندگان در ایجاد ترکیب‌های شاعرانه و ادبی با حرف الف است؛ ترکیب‌هایی چون الف عزت، الف علا، الف عدل، الف سخن، الف مردمی... که نشانه بزرگی، سربلندی، برتری، تعالی و... است، از این دست به شمار می‌روند. همچنین، در ترکیب‌های چون الف قامت، الف

استقامت، الف بالا، الف استواء، الف أطعنا، الف آه و...، علاوه بر اینکه در یک فضای شاعرانه و ایهامی، به حرف الف، مد و سرکش به کاررفته در ساختار کلمه و واژه، اشاره و بر ماهیت کشیدگی، ایستایی و امتداد آن در ساختار کلمه تأکید می‌کند، به شکل استوار، ایستا و کشیده‌ظاهری واژه‌های بر ساخته از آن نیز که از کشیدگی، ایستایی و استواری الف متأثر و برخوردار است، توجه می‌کند؛ مثلاً در ترکیب الف آه، علاوه بر کشیدگی حرف الف و کشیدگی مد آن، امتداد، تداوم و کشیدگی آه نیز مد نظر است. یا در ترکیب الف قامت، علاوه بر الف کلمه قامت، به ایستایی شکل ظاهری قامت توجه می‌شود. ترکیب‌هایی چون الف مستقیم، الف یک‌تنه، الف یکنوا، الف راست، الف تنها و... که تعداد آن‌ها کم نیز نیست، ترکیب‌هایی هستند که با ترکیب صفت شاخص حرف الف ساخته شده‌اند که گذشته از اینکه یک ترکیب دستوری به شمار می‌روند، یک فضای زیبای هنری را هم ایجاد می‌کنند.

- «بی‌شک الف است احد، ازو جوی مدد وُر شخص احد به ظاهر آمد احمد»
(ابوالخیر، ۱۳۷۶: ۱۰۶).
- «بادی از محتشمان چون حَمَل از جمع بروج بادی از ناموران چون الف از حرف جُمَل»
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۴۵۴).
- «ای بسا قامت‌ها به شکل الف که شود پیش تو به صورت نون»
(همان: ۵۵۵).
- «ای حروف آفرینش را کمال تو الف وانگهش از لاجورد سرمدی بر چهره لام»
(انوری، ۱۳۷۲: ۳۲۲).
- «چو بارگاه ترا پُر شود ورق ز حروف در آن ورق الف قد خسروان نون باد»
(همان: ۱۱۲).
- «حرف تیغ تو الف وار کجا کرد قیام که نه در عرصه الف خفتگی لام گرفت»
(همان: ۹۷).
- «چون الف کز راستی اصل حروف معجم است در مقام راستان با راستی باشد مقیم»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۴).
- «الف قامتش کز الف قامت من به نون خم زلف سازد خم نون»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۹۶).

- «قد موافق او راست تر ز شکل الف
دل مخالف او تنگ تر ز حلقه میم»
(غزنوی، ۱۳۲۸: ۱۲۴).
- «مرا چون لام نامه قد دو تاست
ترا همچون الفها قامت راست»
(اسعد گرگانی، ۱۳۸۱: ۲۷۷).
- «از همه ابجد بر میم و الف شیفته ام
که به بالا و دهان تو الف ماند و میم»
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۲۴۶).
- «میران بر او همچو الف راست در آیند
گردند ز بس خدمت او کوژتر از دال»
(همان: ۲۱۸).
- «زان قامت همچون الف و زلف چو دالت
باریک شدم چون الف و چفته چو دالی»
(سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۷۱۵).
- «گفتا که پُر از همزه است این زلف چو لامم
مکسور کند لام، تو را ظن خطا شد»
(همان: ۹۱۹).
- «آن برگ‌های شاسپرم بین و شاخ او
چون صد هزار همزه که بر طرف مد بُود»
(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۵: ۲۹).
- «شاد باش ای دل غمدیده که در عین بلا
الف قد حسود تو چو لام است امشب»
(حلاج، ۱۳۶۹: ۲۶).
- «ز بار غم الف قدم آر چو دال شود
گر از تو روی پیچم بُود ز عین ضلال»
(همان: ۱۰۶).
- «آزاد شوی چون الف اگر چند
امروز به زیر طمع چو دالی»
(قبادیانی، ۱۳۷۰: ۴۶۷).
- «زین قد چو تیر و الف چه لافی
کین زود شود چون کمان و چون لام»
(همان: ۶۸).
- «نشود رسته هر آن کس که ر بوده است دلش
زلف چون نون و قد چون الف و جعد چون جیم»
(همان: ۳۵۷).
- * الف از آزرَق کم کردن:** حرف الف را اگر از کلمه آزرَق کم کنیم، لفظ «زَرَق» می‌ماند؛ کنایه از لفظ زَرَق است: «اگر الف از آزرَق کم شود، زَرَق می‌ماند که به معنی مکر و نیزنگ است» (شهیدی، ۱۳۶۴: ۵۵۶):

«چون الف کم کردی از آزرَق تو یعنی راستی حاصلی نآمد از آن ازرق ترا الا که زرق»
(انوری، ۱۳۷۲: ۶۶۶).

* **الف از بی نشناختن:** مانند «الف» از «ب» نشناختن، الف با را نشناختن، راست از کج نشناختن. ترکیب، کنایه از قدرت تشخیص و درک نداشتن، کنایه از بی سواد، نادان، جاهل و ناآگاه بودن:

«مگر که یاد نداری که چشم تو نشناخت به خط خویش الف را مگر به جهد از بی»
(قبادیانی، ۱۳۷۰: ۴۶۸).

* **الف استقامت کسی، نون شدن:** با توجه به حرف «الف» در لفظ «استقامت» و شکل لفظ استقامت که با داشتن دو الف، تصویری از ایستایی و کشیدگی را تجسم می‌کند، قد بالا و بلند در ایستایی، درازی و کشیدگی را به الف و الف استقامت تعبیر می‌کنند و نیز از حالت و شکل خمیده و کج نون، خمیدگی و انحنا را اراده می‌کنند. ترکیب، کنایه از خمیده شدن قد و قامت کشیده و بلند کسی است. کنایه از خوار و عاجز شدن و نیز کنایه از سرافکنده و شرمنده شدن:

«دست سرو آر دعای تو نکنند الف استقامتش نون باد»
(انوری، ۱۳۷۲: ۱۱۴).

* **الف استوای کسی چو جیم سر پیش درافکنده ماندن:** از آنجا که قد بالا و بلند را در ایستایی و کشیدگی به الف و الف استوا تعبیر می‌کنند و نیز از جیم، خمیدگی و سرافکنندگی را اراده می‌کنند، این ترکیب کنایه از خمیده شدن قد و قامت کشیده و بلند کسی است. کنایه از سرافکنندگی، شرمندگی، نابودی، نیستی، تحقیر، خوار و عاجز شدن، تواضع و فروتنی است: «الف استوا، اضافه مشبّه به مشبّه به. خط استوا. خط استوا در مقابل راستی رأی تو کج است» (شهیدی، ۱۳۶۴: ۴۶۰):

«بماندی الف استواش تا به ابد ز شرم رأی تو سر پیش درفکنده چو جیم»
(انوری، ۱۳۷۲: ۳۵۳).

* **الف بسم:** الف بعد از ب در بسم الله، الف وصل است و تلفظ و نوشته نمی‌شود و به صورت بسم الله نوشته و خوانده می‌شود. به علت عدم تلفظ و قرائت الف در کلمه بسم...

از آن به پنهان شدن و مخفی گشتن الف در بسم تعبیر می‌شود. هنگامی که الف در مقام وصل، از قرائت ساقط شود و تلفظ نشود، از آن الف، به الف وصل و الف مهموز نیز یاد می‌کنند. کنایه از هر چیز پنهان و ضایع و مخفی است. کنایه از به حساب نیامدن، محو شدن، مخفی گشتن، ضایع شدن، پنهان شدن و فرورفتن... است:

«نزد خواص حشو وجودم چو واو عمرو پیش عوام چون الف بسم ضایع»
(همان: ۶۹۱).

*** الف بودن و چون دال شدن:** کنایه از خمیدگی، کجی و افتادگی قد و قامت بعد از حالت راستی، استواری و استقامت آن است:

«امسال بیفزود تو را دامن پیشین زیرا که الف بودی و امسال چو دالی»
(قبادیانی، ۱۳۷۰: ۴۳).

*** الف پشت کسی، دال شدن:** با توجه به شکل حرف الف و دال، کنایه از خمیده و دو تا شدن قامت استوار، کشیده و راست است:

«ای خواجه از این باز و زین مار حذر کن زیرا الف پشت تو زین هاست شده دال»
(همان: ۲۵۵).

*** الف چون نون شدن:** با عنایت به شکل و هیئت حروف الف، دال، نون، لام و جیم و... که الف نشانه کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می‌دهند و دال، نون، لام و جیم و... که نشانه خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند، ترکیب، کنایه از خمیدگی قد و قامت کشیده و برافراشته است، کنایه از افتادگی، ناتوانی و ضعف است. کنایه از تغییر یافتن و دگرگون و تبدیل شدن. // کنایه از تحقیر، خوار و عاجز شدن. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از سرافکنده و شرمنده شدن. // اشاره به تکثیر و تعدد حروف دیگر از حرف الف دارد. // اشاره به شکل گیری الف از نقطه و تغییر الف و شکل گیری حروف دیگر از الف دارد:

«ز جورِ دهر الف چون نون شدستم ز جورِ دهر الف چون نون شود نون»
(همان: ۱۱۴).

* **الف (چیزی، هیچ) ندارد:** چون الف هیچ نقطه‌ای ندارد، هیچ اعراب و حرکتی نمی‌پذیرد، ظاهری لخت و عریان دارد و تنها، فرد و تک است، از آن به نداشتن ثروت، درویشی، فقر و نداری الف تعبیر می‌شود. الف هیچ ندارد؛ یعنی «الف راست و مجرد است و هیچ ندارد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۲۱۳). همچنین، الف هیچ ندارد. این مثلی مشهور برای شناساندن الفبا به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتب‌خانه برای یاد دادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان می‌گفت: «با یکی به زیر دارد، تا دو تا به سر دارد، الف هیچ ندارد» و منظور نقطه بود:

«با کرم او الف که هیچ ندارد در سرش اکنون هوای ثروت شین است»
(انوری، ۱۳۷۲: ۸۷).
«سخت چون الف ندارد هیچ چه کشی از پی قبولش لام»
(همان: ۳۱۸).
«اگر چه همچو الف در جهان ندارد هیچ شود به دولت او تاجدار همچون شین»
(غزنوی، ۱۳۲۸: ۱۶۵).

* **الف ساختن پشت:** راست، استوار و کشیده کردن قد و قامت و پشت:

«چون دال مرا پار شده بود ز غم پشت و امسال ز زلفش گه الف سازم و گه دال»
(قطران تبریزی، ۱۳۶۳: ۲۰۱).

* **الف (سیم، سیمین)، سیمین الف:** از قامت و قد راست، بلند و کشیده که سفید و بلورین است، به سیم و سیمین الف تعبیر کرده‌است. // کنایه از قامت و اندامی کشیده، راست، سفید و بلورین. // از بینی و دماغ کشیده، سفید، خرد و نازک به سیم و سیمین الف تعبیر کرده‌است. // کنایه از دماغ و بینی کشیده، خرد، نازک و سفید:

«به دال زرین، سیمین الف به من بفروخت میان دال و الف زان که نیست روی وصال»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۷).
«ز قد چون الف سیم آن لطیف غزال فراقم آمد و شد قد من چو زرین دال»
(همان: ۲۴۷).
«یا زانده و غم الفی سیمین ایدون چنین چو نونی زرینم»
(قبادیانی، ۱۳۷۰: ۱۳۴).

*** الف قد در الف آمدن:** ضمن اشاره به ظهور و آمدن شخصی بلندقامت و برجسته و الف قد در هر هزاره (الف)، به حرف الفی که در لفظ و کلمه الف وجود دارد و کشیده، بلند و برجسته است، توجه دارد:

«به هر الفی الف قدی بر آید
الف قدم که در الف آمدستم»
(همدانی، ۱۳۹۰: ۸۰).

*** الف قد کسی چون دال / لام (بودن، شدن):** حرف الف نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می دهند و حرف دال، نون و لام نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند. ترکیب، کنایه از خمیده شدن و انحنا پیدا کردن قامت و قد راست و کشیده است. // کنایه از خمیدگی، افتادگی، ناتوانی، ضعف و تحقیر است. // کنایه از تواضع و فروتنی است. // کنایه از تعظیم و تکریم است:

«ز بار غم الف قدم آر چو دال شود
گر از تو روی پیچم بود ز عین ضلال»
(حلاج، ۱۳۶۹: ۱۰۶).

«شاد باش ای دل غمدیده که در عین بلا
الف قد حسود تو چو لام است امشب»
(همان: ۲۶).

*** الف قد کسی نون بودن:** (ر.ک؛ الف قد کسی چون دال / لام (بودن، شدن))
«چو بارگاه ترا پُر شود ورق ز حروف
در آن ورق الف قد خسروان نون باد»
(انوری، ۱۳۷۲: ۱۱۲).

*** الف کشیده بر صفحه سیم:** از الف، بینی و از صفحه سیم، چهره و صورت سفید را اراده کرده است. // کنایه از بینی و دماغ کشیده و راست بر چهره سفید محبوب و معشوق است:

«ما بین دو عین یار از نون تا سیم
بینی الف کشیده بر صفحه سیم»
(ابوالخیر، ۱۳۷۶: ۶۸).

*** الف لام (لام الف):** دو حرف «ا» و «ل». الف، نشانه کشیدگی، راستی و بلندی است و قد و قامت کشیده را به آن نسبت می دهند و لام، نشانه خمیدگی و ناراستی است و قد و قامت خمیده را به آن نسبت می دهند. کنایه از دو چیز راست و خمیده است. // کنایه از عدم توافق و هماهنگی، در تضاد بودن. // با توجه به شکل حرف «ل»، الف لام می تواند به شکل «ا» که در شکل حرف «ل» دیده می شود، اشاره کند که کنایه از توافق و

سازگاری است. // کنایه از لفظ لا و به معنای نیستی و نابودی است. // با توجه به شکل لا، کنایه از هر چیز سراپا دونیم شده است. // لام الف، کنایه از گره‌ای که چپ و راست و درهم بپندند. گره محکم و چپ اندر راست. // کنایه از هر چیز درهم تنیده، به هم بافته، درهم پیوسته و گره خورده است. // کنایه از درهم فرورفتن، با هم گره خوردن و همدیگر را سخت در آغوش گرفتن است. // کنایه از هر چیز پیچیده و پیچ در پیچ است. // کنایه از به هم خورده و آشفته است. // کنایه از خروج از حالت عادی و اصلی است. // کنایه از بر چپ و راست پیچیدن، نافرمانی و مخالفت کردن، از حکمی سرپیچی کردن. // همچنین، با توجه به شکل لا، کنایه از تکبر و غرور و بی‌اعتنایی است. // جمع بین الف و لام است که «ال» حرف تعریف است که بدان اسم‌های نکره را معرفه می‌کنند (ر.ک؛ شهیدی، ۱۳۶۴: ۴۳۵):

«من و تو هر دو خواهم مست و خرم» به سان لام الف پیچیده بر هم
(اسعد گرگانی، ۱۳۸۱: ۲۷۷).

«ای حروف آفرینش را کمال تو الف» وانگهش از لاجورد سرمدی بر چهره لام
(انوری، ۱۳۷۲: ۳۲۲).

«عطارد بر فلک از هیچ حکمی» که تو راندی، نه پیچد بر الف لام
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۵۹).

«هر که بر نکته تو لام کم آرد به زبان» لام الف وار زبانش بشکافد در کام
(همان: ۲۵۶).

«قلمت نافذ امر است چنان گر خواهد» لام الف منفی گردد ز حروف معجم
(همان: ۲۷۹).

*** الف میم دال:** سه حرف «ا»، «د» و «م». // با عنایت به شکل حروف الف، میم و دال، به حالت‌های مختلف زلف و مو اشاره می‌کنند که گاهی کشیده و آویزان است، گاهی حلقه حلقه و مجعد، و گاهی هم خمیده و کج که در حکم دام است. // از دال، خمیدگی زلف، از الف، راستی و کشیدگی قامت، و از میم، تنگی و خردی دهان را اراده کرده است. // کنایه از لفظ و کلمه «دام» که از ترکیب حروف دال، الف و میم ساخته می‌شود:

«دام است ترا زلف و چو دام است حقیقت» زیرا که الف باشد و گه میم و گهی دال
(قطران تبریزی، ۱۳۶۳: ۲۰۵).

* **الف نون:** دو حرف «ا» و «ن» // با عنایت به شکل حروف الف و نون، کنایه از راست و کج // با عنایت به شکل حروف الف و نون، قامت را به الف و ابرو را به نون مانند کرده است // ترکیب دو حرف الف و نون، با هم لفظ و کلمه «آن» و «ان» را به وجود می آورد که در بیت بدان اشاره شده است:

«آن که آن دارد از زمانه، منم که به قامت، الف به خم نونم»
(انوری، ۱۳۷۲: ۳۴۵).

* **الف یا با تا جیم:** کنایه از تمامی حروف الفباست:

«چون الف صدر سرافرازان خود شد لاجرم تا به حرف یا و حرف با و تا و ثا و جیم»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۶۴).

* **الفی از سیم:** کنایه از قد و قامت، اندام کشیده و سفید محبوب و معشوق است
(ر.ک؛ الف (سیم، سیمین)، سیمین الف):

«از سیم الف دیدم از بسد میمی از مشک سیه جیمی، وز غالیه دالی»
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۸۲۴).

ترکیبات دیگر

* **از الف قامت، خم نون ساختن:** (ر.ک؛ الف قد کسی چون دال / لام (بودن، شدن))

«الف قامتش کز الف قامت من به نون خم زلف سازد خم نون»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۹۶).

* **بر الف لام پیچیدن:** (ر.ک؛ الف لام (لام الف))

«عطارد بر فلک از هیچ حکمی که تو راندی، نه پیچد بر الف لام»
(همان: ۲۵۹).

* **به سان لام الف برهم پیچیدن:** (ر.ک؛ الف لام (لام الف))

«من و تو هر دو خواهم مست و خرم به سان لام الف پیچیده بر هم»
(اسعد گرگانی، ۱۳۸۱: ۲۷۷).

*** به قامت، الف و به خم، نون بودن:** با توجه به شکل کشیده و بلند الف و شکل خمیده نون، قامت بلند و کشیده چون الف و قامتی خمیده چون نون داشتن. // ضمن توجه به قامت الف مانند و کمر خمیده مانند نون، به ترکیب دو حرف الف و نون که لفظ و ترکیب آن را ایجاد می کند، توجه دارد:

«آن که آن دارد از زمانه، منم که به قامت، الف به خم نونم»
(انوری، ۱۳۷۲: ۳۴۵).

*** پای الف به دامن لام، گره نبستن:** ظاهراً ترکیب اشاره دارد به لفظ و کلمه لا به معنی نه و نیست که از پیوستن و گره خوردن الف و لام به وجود می آید. ترکیب، کنایه از نه نگفتن و جواب رد ندادن است (ر.ک؛ بر الف لام پیچیدن):

«به پیش سائل و زائر بنان تو به قلم گره نبندد پای الف به دامن لام»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۷۷).

*** پشت الف و دال ساختن:** با توجه به شکل الف و کشیدگی، راستی و استواری آن، پشت الف ساختن، کنایه از راست ساختن قامت خمیده و کج است و از حالت خمیدگی و کجی در آمدن و راست، توانا و قدرتمند شدن. با توجه به شکل خمیده دال، این ترکیب کنایه از خمیده شدن قامت استوار و راست و نیز خم و راست شدن پی در پی است. // هرچند به دو حالت شکنج و مجعد و نیز کشیده و بلند زلف توجه دارد:

«چون دال مرا پار شده بود ز غم پشت و امسال ز زلفش گه الف سازم و گه دال»
(قطران تبریزی، ۱۳۶۳: ۲۰۱).

*** جیم میم الف لام:** علاوه بر ساختار تشبیهی که زلف محبوب را به جیم، دهن محبوب را به میم، قد محبوب را به الف، و قامت خود را در خمیدگی به لام مانند کرده، از ترکیب حروف به لفظ و کلمه «جمال» نیز توجه داشته است:

«هست زلف و دهن و قد تو ای سیم اندام جیم و میم و الف و قامت من هست چو لام
من یکی ام ز جمال تو مرا دور مکن که جمالت بُبُود بی من بیچاره تمام»
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۴۶۳).

* **چون الف بسم ضایع بودن:** (ر.ک؛ الف بسم)

«نزد خواص حشو وجودم چو واو عمرو پیش عوام چون الف بسم ضایع»
(انوری، ۱۳۷۲: ۶۹۱).

* **چون الف بودن مردمی:** کنایه از اوج و نهایت مردانگی، راستی، صداقت و پاکی است:

«چون الفی بود مردمی به مثل چونک الف مردمی کنون نون شد»
(قبادیانی، ۱۳۷۰: ۷۸).

* **چون الف به عهد بودن:** کنایه از صادق، یکرو، همدل، موافق و یکدل در عهد و پیمان بودن، متعهد و باوفا بودن:

«کسی که با تو به عهد اندرون نه چون الفست ز بیم تو دل و دستش چو میم باد و چو دال»
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۴۴۴).

* **چون دال و نون شدن کودکان الف‌قد:** کنایه از خمیده شدن، راست و دولا شدن و ظاهراً در فشار قرار گرفتن و اذیت شدن:

«بسیار کودکان الف‌قد به پیش من چون دال و نون شدند ز نادانی و جنون»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۴۰۵).

* **خفتگی لام گرفتن الف:** با عنایت به شکل حرف «ل» که نشانه خمیدگی و انحناست، و شکل «ا» که نشانه راستی و استواری است، این ترکیب کنایه از خمیده شدن قامت راست و ایستاده، از حالت راستی خارج شدن و انحنایافتن قامت راست است: «حرف، کناره شمشیر و در آن ایهامی است به معنی دیگر حرف» (شهیدی، ۱۳۶۴: ۲۳۴):

«حرف تیغ تو الف‌وار کجا کرد قیام که نه در عرصه الف خفتگی لام گرفت»
(انوری، ۱۳۷۲: ۹۷).

* **دل با کسی چون الف داشتن:** کنایه از صداقت، یکرویی، همدلی، توافق، یکدلی و وفاداری است:

«از دل و جان هر که با تو دل ندارد چون الف از بن دندان به خدمت پشت چون لام آورد»
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۱۵۹).

*** راست تر از قد الف شدن:** این عبارت ضمن اشاره به کشیدگی، بلندی، استقامت و استواری قد و قامت، به صداقت، یکرویی، همدلی، توافق، یکدلی و وفاداری نیز اشاره دارد؛ چراکه الف مظهر صداقت و یکرویی است (ر.ک؛ الف):

«تا با تو جهان راست تر از قد الف شد قد همه اعدای تو شد چفته تر از نون»
(همان: ۵۸۶).

*** قامت به شکل الف به صورت نون شدن:** الف نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می‌دهند و نون نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. این ترکیب، کنایه از خمیدگی قامت راست و استوار است. // کنایه از ضعف، ناتوانی و افتادگی. // کنایه از تواضع و تکریم. // کنایه از تحقیر و خوار و عاجز شدن:

«ای بسا قامت با به شکل الف که شود پیش تو به صورت نون»
(همان: ۵۵۵).

*** قد الف، لام شدن:** (ر.ک؛ قد چون الف، چون دال کردن):

«قد الفیت لام شد بنگر مگر چندین به زلفک لامی»
(قبادیانی، ۱۳۷۰: ۳۷).

*** قد الف وار دال کردن:** (ر.ک؛ قد چون الف، چون دال کردن)

«آن روز که راند سخن از میم ملاقات بس قد الف وار که از بیم کند دال»
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۴۴۵).

*** قد چون الف، چون دال کردن:** الف نشانه راستی و بلندی است و قامت افراشته و کشیده را به آن نسبت می‌دهند و حروف دال، لام و نون و نیز کمان نشانه خمیدگی و کجی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. // کنایه از خمیدگی قامت راست و استوار. // کنایه از ضعف، ناتوانی و افتادگی. // کنایه از تحقیر و خوار شدن. // کنایه از تواضع و فروتنی. // کنایه از تعظیم و تکریم:

«قدهای چون الف را، کرده چون دال از غمت چون کنی بهر بلا و شورش اسلام لام»
(قطران تبریزی، ۱۳۶۳: ۴۴۳).

*** قد چون الف، چون نون چفتیده گشتن:** (ر.ک؛ قد چون الف، چون دال کردن):

«کردند سجده میران در پیش بارگاهش تا قدّ چون الفشان چفتیده گشت چون نون»
(امیر معزی، ۱۳۱۸: ۵۵۷).

*** قد چون الف، نون کردن:** (ر.ک؛ قد چون الف، چون دال کردن):

«قد چون الف به عشق نون کرده خاک ره پشت موزه گلگون کرده»
(عمیق بخاری، ۱۳۰۷: ۴۳).

*** قد چون تیر و الف، چون کمان و لام شدن:** (ر.ک؛ قد چون الف، چون دال کردن):

«زین قد چو تیر و الف چه لافی کین زود شود چون کمان و چون لام»
(قبادیانی، ۱۳۷۰: ۶۸).

*** قد راست تر از شکل الف:** نهایت راستی، استواری، استقامت و بلندی است
(ر.ک؛ راست تر از قد الف شدن):

«قد موافق او راست تر ز شکل الف دل مخالف او تنگ تر از حلقه میم»
(غزنوی، ۱۳۲۸: ۱۲۴).

*** کار کسی چون الف راست بودن:** با توجه به شکل و حالت راست، درست و استوار الف، صداقت، راستی، پاکی، درست بودن و بر وفق مراد بودن امور و کارها به آن نسبت داده می شود:

«کار تو همچون الف باشد همیشه راست زانک در دعای تست دائم قامت ابدال دال»
(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۴۴۴).

*** گاهی چو الف، گهی چون نون بودن:** از الف راستی، درستی، کشیدگی و بلندی و از لام خمیدگی، کجی، ناراستی را ارده کرده است و ترکیب، کنایه از تضاد، تنوع، گوناگونی، عدم سنخیت، عدم هماهنگی و متفاوت بودن است:

«خلقان تو ای جلال گوناگونند گاهی چو الف راست گهی چون نونند»
(ابوالخیر، ۱۳۷۶: ۳۶).

* **گه چون نون، گه چون الف بودن:** با عنایت به شکل حرف نون و حرف الف، کنایه از خم و راست شدن، به حالت خمیده و کج و نیز به حالت راست و کشیده درآمدن. گاهی کج و گاهی راست و کشیده بودن:

«آن برندآور که گه چون نون بُود گه چون الف چون الف بالای شاهان جهان را نون کند»
(قطران تبریزی، ۱۳۶۲: ۸۳).

* **گهی به صورت نون، گهی به شکل الف:** (ر.ک؛ گه چون نون، گه چون الف بودن)

«گهی به صورت نون و گهی به شکل الف گهی چو پرّ غراب و گهی چو چنگل باز»
(همان: ۱۸۵).

* **لام الفوار شکافتن زبان:** (ر.ک؛ الف لام (لام الف))

«هر که بر نکته تو لام لم آرد به زبان لام الفوار زبانش بشکافد در کام»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۵۶).

* **لام کردن الف قد:** کنایه از خم کردن و از حالت راستی و استواری به کجی و خمی در آوردن قد و قامت:

«همچون الف قد بتان لام کند شاخ کین ناخنه به پیرست وین ناخنه زالی»
(غزنوی، ۱۳۲۸: ۱۹۰).

* **منفی گشتن لام الف از حروف معجم:** با عنایت بر اینکه از ترکیب لام و الف، لفظ لا که نشانه نفی و رد است، به وجود می آید، شاعر با علم بر این نکته، در مقام مدح ممدوح، منفی بودن لام و الف را به چیزی دیگر نسبت می دهد و قلم نافذ امر ممدوح را نفی کننده و ازین برنده لفظ لا از حروف می داند و در ضمن بر جاری شدن امر و حکم قلم ممدوح و نبودن لا در کلام و امر او تأکید دارد (ر.ک؛ الف لام (لام الف)):

«قلمت نافذ امر است چنان گر خواهد لام الف منفی گردد ز حروف معجم»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۷۹).

* **نون شدن الف مردمی:** کنایه از بین رفتن مردانگی، راستی، صداقت و پاکی است (ر.ک؛ چون الف بودن مردمی):

«چون الفی بود مردمی به مثل چونک الف مردمی کنون نون شد»
(قبادیانی، ۱۳۷۰: ۷۸).

*** هفت الف:** در شعر منوچهری اشاره به هفت پر دارد.

«بر پر بکشید هفت الف یا نه از بی قلمی و یا ز بی جبری»
(منوچهری دامغانی، ۱۳۷۵: ۱۱۷).

*** هوای ثروت شین در سر الف بودن:** از حرف «ا» به واسطه شکل خاص، نداشتن نقطه و نماینده عدد یک بودن در حساب جمل، به نداری و مفلسی تعبیر می شود و در مقابل، از حرف ش به واسطه داشتن بیشترین نقطه و دندان و نماینده سیصد بودن در حساب جمل، به ثروتمندی و دارا بودن تعبیر می شود:

«با کرم او الف که هیچ ندارد در سرش اکنون هوای ثروت شین است»
(انوری، ۱۳۷۲: ۸۷).

*** هیچ نداشتن الف:** (ر.ک؛ الف چیزی / هیچ ندارد):

«سخت چون الف ندارد هیچ چه کشی از پی قبولش لام»
(همان: ۳۱۸).

*** یک الف بس آمدن:** اشاره به الف در آغاز لفظ و کلمه امر دارد که ظاهراً منظور از یک الف بس است، همین الف باشد که برای امری تنها نوشتن یک الف کافی است. // کنایه از کفایت کردن و کافی بودن و نیز مختصر و مفید بودن است:

«کلک او امری که فرماید بس آید یک الف امثال آورنده اندر حین پذیرد شکل دال»
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۴۳).

نتیجه گیری

در سبک خراسانی، همانند دیگر سبک های ادبی، شاعران با عنایت به شکل، حالت و ویژگی حروف، به ویژه حرف الف، دست به مضمون آفرینی های بکری زده اند و با خلق ترکیب ها، عبارات، تعابیر و تصاویر نغز، از شکل، حالت و ویژگی های حرف الف به نحو مطلوبی بهره برده اند. از بررسی شواهد شعری حرف الف که در این مقاله بدان اشاره شد، چنان برمی آید که انوری در میان شاعران سبک خراسانی بیش از دیگر شاعران هم سبک خود، به تصویر آفرینی و خلق مضامین نغز و ترکیب های ادبی و هنری از شکل و حالت الف توجه داشته است. تصاویر و تعابیر بر ساخته از حرف الف در اشعار انوری در زمره

بهترین و لطیف‌ترین تصاویر هنری الف در این سبک شمرده می‌شود. ناصر خسرو نیز بعد از انوری از شاعران پُرکار در این عرصه است، هرچند لطافت و ظرافت تعابیر، ترکیب‌ها و تصاویر بر ساخته ناصر خسرو به لطافت کلام انوری نمی‌رسد، اما در جای خود، ارزش ادبی و هنری بالایی دارد. سوزنی سمرقندی، امیر معزی، قطران تبریزی و منصور حلاج نیز بعد از ناصر خسرو از دیگر شاعران این سبک هستند که به خلق مضامین، تعابیر و ترکیبات ادبی و هنری با الف پرداخته‌اند. شاعران دیگر سبک خراسانی، همچون سید حسن غزنوی، مسعود سعد سلمان، ابوسعید ابوالخیر، منوچهری دامغانی، عثمان مختاری، فخرالدین اسعد گرگانی، فرخی سیستانی، باباطاهر همدانی، عمیق بخارایی و... به خلق تصاویر، تعابیر و ترکیب‌های هنری و ادبی، هرچند به تعداد بسیار کم و انگشت‌شمار توجه نشان داده‌اند.

منابع

- ابوالخیر، ابوسعید. (۱۳۷۶). *سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر*. چ ۶. تهران: سنایی.
- اسعد گرگانی، فخرالدین. (۱۳۸۱). *ویس و رامین*. تصحیح محمد روشن. چ ۲. تهران: صدرای معاصر.
- امیر معزی، محمد. (۱۳۱۸). *دیوان امیر معزی*. به اهتمام عباس اقبال. تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة.
- انوری، اوحدالدین. (۱۳۷۲). *دیوان انوری*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چ ۲. چ ۴. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- حلاج، حسین منصور. (۱۳۶۹). *دیوان منصور حلاج*. چ ۵. تهران: سنایی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغتنامه*. زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی. چ ۱. تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا و دانشگاه تهران.
- سعد سلمان، مسعود. (۱۳۶۴). *دیوان مسعود سعد سلمان*. به اهتمام مهدی نوریان. چ ۱. اصفهان: انتشارات کمال.
- سوزنی سمرقندی، شمس‌الدین. (۱۳۳۸). *دیوان حکیم سوزنی سمرقندی*. تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی. تهران: امیرکبیر.

- شهیدی، جعفر. (۱۳۶۴). *شرح لغات و مشکلات دیوان انوری*. چ ۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عمیق بخارایی، شهاب‌الدین. (۱۳۰۷). *دیوان شهاب‌الدین عمیق بخارایی*. تبریز: کتابخانه ادبیه.
- غزنوی، سید حسن. (۱۳۲۸). *دیوان سید حسن غزنوی*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- فرخی سیستانی، ابوالحسن. (۱۳۷۱). *دیوان فرخی سیستانی*. به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی. چ ۴. تهران: زوآر.
- قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۷۰). *دیوان ناصر خسرو قبادیانی*. تصحیح مجتبی مینویی و مهدی محقق. چ ۴. تهران: دانشگاه تهران.
- قطران تبریزی، ابومنصور. (۱۳۶۲). *دیوان حکیم قطران تبریزی*. به تصحیح محمد نخجوانی. چ ۱. تهران: ققنوس.
- منوچهری دامغانی، احمد. (۱۳۷۵). *دیوان منوچهری دامغانی*. به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی. چ ۲. تهران: زوآر.
- همدانی، باباطاهر. (۱۳۹۰). *دوبیتی‌های باباطاهر همدانی*. چ ۱. تهران: نشر جاویدان.